جلسه 1596

یکشنبه 09/02/97

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث راجع به تزاحم ملاکی بود، که مثال معروفش این بود که در موارد اجتماع امر و نهی مثل وضوء به ماء مغصوب بعد از اینکه قائل بشویم به امتناع اجتماع امر و نهی و جانب نهی را مقدم کنیم، مفاد خطاب امر می شود امر به وضوء به ماء مباح. ولکن فرمودند که ما از خطاب توضأ استفاده کردیم که وضوء به ماء مغصوب هم واجد ملاک وضوء هست، و وضوء به ماء مغصوب مسقط امر است، چون وافی به ملاک است.

عمده تقریب آن یکی تقریب محقق عراقی بود که به دلالت التزامیه خطاب امر تمسک می کرد، ودیگری تقریب محقق اصفهانی بود که تمسک به اطلاق ماده می کرد. که ما انشاء الله بعد از تمام شدن بحث با محقق عراقی مختصری راجع به فرمایش محقق اصفهانی هم انشاءالله بحث می کنیم.

اما فعلا فرمایش محقق عراقی را در این بحث مطرح کنیم:

ایشان فرمود ما از مدلول التزامی خطاب توضأ یا خطاب صلّ استفاده کردیم که وضوء به ماء مغصوب واجد ملاک است، صلاة در مکان مغصوب واجد ملاک است. و معنای آن این است که ساقط می شود خطاب امر با اتیان این فرد محرم.

بعد فرمود ممکن است به ما اشکال کنید بگوئید این دلالت التزامیه بر اینکه وضوء به ماء مغصوب واجد ملاک هست (چون اطلاق توضأ یک مدلول مطابقی داشت می گفت مطلق وضوء واجب است، و یک مدلول التزامی داشت می گفت مطلق وضوء وافی به ملاک است. مخصص منفصل عقلی گفت وضوء به ماء مغصوب نمی تواند مصداق واجب باشد، و دلالت مطابقیه از کار افتاد. اما دلالت التزامیه که مطلق وضوء وافی به ملاک است باقی است بر حجیتش) این را مستشکل می گوید ما قبول داریم، اما این معارض هست با مفاد هیئت توضأ. توضأ یک ماده دارد و یک هیئت. ماده توضأ وضوء است و هیئت توضأ امر به وضوء است، وظاهر هر هیئتی این است که تا امتثال نشود وجوب باقی است. بعد از اینکه مقید منفصل گفت متعلق این وجوب باید وضوء به ماء مباح باشد و اطلاق ندارد نسبت به وضوء به ماء مغصوب، ظهور اطلاقی هیئت هم این است که تا امتثال نشود این وجوب، یعنی اتیان نشود به متعلق واقعی آن، وجوب باقی است. با مخصص منفصل هم ثابت شد که متعلق واقعی این وجوب وضوء به ماء مباح است. بنابر این هیئت توضأ بعد از ضم آن به آن مقید منفصل که می گفت باید وضوء به ماء مباح باشد می گوید تا امتثال نکنی این وجوب را و متعلق واقعی این وجوب را تحصیل نکنی، این وجوب ساقط نمی شود. یعنی تا وضوء به آب مباح نگیری وجوب باقی است، این اطلاق دارد. ولو وضوء به ماء مغصوب بگیری باز اطلاق می گوید وجوب باقی است، چون متعلق واقعی توضأ که وضوء به ماء مباح است تحصیل نشده است. این اطلاق هیئت که ظهورش این است که تا امتثال نکنی متعلق واقعی وجوب را وجوب باقی است تعارض می کند با اطلاق دلالت التزامیه که می گوید وضوء به ماء مغصوب ملاک دارد و طبعا مسقط وجوب است. اطلاق دلالت التزامیه اقتضاء می کند سقوط وجوب را با وضوء به ماء مغصوب، اطلاق هیئت اقتضاء می کند عدم سقوط وجوب را مگر با امتثال آن به اینکه ما متعلق واقعی آن را انجام بدهیم که وضوء به ماء مباح است.

از این اشکال معارضه جواب هایی داده شده است.

جواب اول: از خود محقق عراقی است. ایشان فرموده است: این مقدمه ای که شما ذکر کردید که اطلاق هیئت اقتضاء می کند بقاء وجوب را مادامی که متعلق واقعی آن را نیاورید و امتثال نکنید آن را. این مقدمه ممنوع است.

ظهور اطلاقی هیئت نگاه می کند به همان متعلقش در خطاب. ظهور اطلاقی توضأ می گوید فإذا توضأت سقط الوجوب.

مقید منفصل که گفت متعلق وجوب وضوء به ماء مباح است سبب تغییر این ظهور نمی شود، واین ظهور را تبدیل به یک ظهور آخر نمی کند که فإذا توضأت بماء مباح سقط الوجوب. نخیر.

و لذا توضأ می گوید یجب الوضوء وهذا الوجوب باق الی أن تتوضأ. کی مفاد این هیئت این خواهد شد که وهذا الوجوب باق ما لم تتوضأ بماء مباح؟ فقط نقش مقید این است که متعلق وجوب را مضیق کرد اما ظهور هیئت را تغییر نداد.

در بحوث سه اشکال به محقق عراقی متوجه کرده اند:

اشکال اول: این است که نقض کرده اند به ایشان، گفته اند شما چه می گوئید در اینکه اگر مولا بگوید اکرم عالما، بعد مقید منفصلی بیاید بگوید لاتکرم العالم الفاسق. جناب محقق عراقی! طبق مبنای شما اگر من عالم فاسقی را اکرام بکنم دیگر دلیلی بر بقاء وجوب اکرام ندارم. چون مفاد اکرم عالما این است که و هذا الوجوب باق الی أن تکرم عالما. به قول شما ورود مقید منفصل که می گوید لاتکرم العالم الفاسق، تغییری در ظهور این هیئت نمی دهد وظهور هیئت را تبدیل نمی کند به یک ظهور جدید که و هذا الوجوب باق الی أن تکرم عالما عادلا. پس باید شما ملتزم بشوید که من اگر عالم فاسق را اکرام کنم و این گناه را مرتکب بشوم ولکن هیچ دلیلی بر بقاء وجوب اکرام عالم بعد از اینکه عالم فاسق را اکرام کردم نداریم.

شما هر جوابی بدهید از این نقض که قابل التزام نیست ما هم جواب می دهیم از آن بیانی که شما مطرح کردید. وطبعا جواب این خواهد بود که بگوئید که لاتکرم العالم الفاسق تصرف می کند هم در ظهور ماده و هم اینکه بالتبع ظهور هیئت تغییر می کند. وقتی به قرینه لاتکرم العالم الفاسق ظهور ماده این شد که اکرم عالما عادلا، ظهور هیئت هم از ابتدا این است که و هذا الوجوب باق ما لم تمتثله واقعا. تا ما اکرم عالما را داشتیم اکرام عالم فاسق هم به اطلاق ماده می گفتیم امتثال اکرم عالما هست. ولی بعد از اینکه خطاب آمد گفت لاتکرم العالم الفاسق، دیگر اکرام عالم فاسق امتثال واقعی آن وجوب نیست. وظهور وجوب اگر مغیی باشد به امتثال، یعنی وهذا الوجوب باق ما لم تمتثله، ظاهرش یعنی و هذا الوجوب باق ما لم تمتثله واقعا نه ما لم تأت بمتعلقه فی الخطاب. متعلق اکرم عالما در خطاب طبیعی اکرام عالم هست، ولی این چه ارزشی دارد بعد از اینکه مقید منفصل گفت تا عالم عادل را اکرام نکنی امتثال واقعی نکرده ای این وجوب را.

پس ظهور توضأ هم طبق این بیان این خواهد بود که و هذا الوجوب باق ما لم تمتثله. اگر نبود لاتغصب وتقدیم آن بر خطاب توضأ، می گفتیم وضوء به ماء مغصوب هم امتثال توضأ است. اما وقتی مقید منفصل آمد گفت لاتغصب وما مقدم کردیم بر خطاب توضأ، یعنی شد یجب الوضوء بماء مباح، ظاهر هیئت این است که تا امتثال نکنی این وجوب را، وجوب باقی است. و طبق نظر مشهور ظاهر خطاب این است که مسقط وجوب امتثال آن است.

اشکال دوم: اساسا ما این مطالب را مبتنی می دانیم بر مسلک مشهور که می گویند امتثال مسقط تکلیف است، یعنی هر تکلیفی در مقام جعل مقید است به عدم امتثال آن. هذا الوجوب باق الی أن تمتثله. آنوقت محقق عراقی می گفت من معتقدم که مفاد اطلاق هیئت توضأ این است که و هذا الوجوب باق ما لم تأت بمتعلقه فی الخطاب و هو طبیعی الوضوء. ما می گفتیم نخیر باید مفاد خطاب این باشد که و هذا الوجوب باق ما لم تمتثله واقعا که امتثال آن به وضوء به ماء مباح هست.

اما بنابر مسلک ما امتثال در مقام تکلیف لحاظ نمی شود به عنوان غایت تکلیف. تکلیف حتی بعد از امتثال باقی است. آنچه که بعد از امتثال ساقط می شود محرکیت تکلیف است. مولا وقتی می گوید آب بیاور، کی می گوید آب آوردن واجب است و این وجوب باقی است تا آن زمانی که آب بیاوری، هر وقت آب آوردی وجوب ساقط می شود؟ ابدا، نه در وجدان عقلی اینطور است و نه در وجدان عرفی.

در وجدان عرفی می گویند مولا امر کرد که آب بیاوریم. بعد از اینکه آب آوردیم امتثال کردیم امر را، دیگر این امر محرک نیست. بله مولا امر به آوردن مجدد آب ندارد ولی امر کرد به طبیعی آوردن آب و ما امتثال کردیم. دیگر این امر محرک نیست، نه اینکه دیگر این امر ساقط شد. امتثال غایت تکلیف نیست به نظر بحوث، غایت محرکیت و فاعلیت تکلیف است.

ایشان فرموده است به حسب وجدان عقلی که حساب می کنیم امر یعنی ابراز شوق. مولا وقتی می گوید آب بیاور یعنی من شوق دارم که آب بیاوری. آیا کسی که شوق دارد به چیزی با تحقق آن شوقش از بین می رود؟ یا مشتاق الیهش را موجود می بیند. بروید کنار ضریح ابی عبدالله علیه السلام بگوئید السلام علیک یا اباعبدالله، شوق داشتید بلیط تهیه کردید ویزا تهیه کردید رفتید کنار حرم مطهر آن حضرت، دیگر شوقتان زائل شد؟ نخیر. متعلق شوقتان حاصل شد، نه اینکه شوقتان زائل شد. به همین فعلی که حاصل شد شما شوق دارید. آیا می گوئید الان دیگر من خوشم نمی آید از اینکه آمده ام کنار قبر ابی عبدالله؟! می گوئی خدا را شکر. وقتی مولا می گوید جئنی بماء معلق شوق آوردن لیوان اول است، وقتی آن عبد آب را آورد گذاشت جلو مولا، مولا می گوید من دوست داشتم آب بیاوری اما دیگر الان دیگر هیچ دوست ندارک آب آوردن تو را همان آب آوردنی که تا حالا اصرار می کردم جئنی بماء؟ قطعا اینطور نیست. حب با تحقق محبوب که زائل نمی شود. فقط محرکیت و فاعلیت ندارد.

سؤال: این آب را آوردیم می گوید دیگر آب دوم نمی خواهم. جواب: متعلق امر صرف الوجود اتیان به ماء است، چرا می برید سراغ تجدید آب آوردن؟ خب معلوم است او متعلق امر نیست. متعلق امر صرف الوجود آب آوردن است. این صرف الوجود وقتی حاصل شد آیا دیگر محبوب مورلا نیست؟ مولا گفت صلّ، شما نماز که خواندید مولا یک نگاهی به آن نماز می کند می گوید دیگر از آن نماز خوشم نمی آید چون حاصل شد؟

پس اینکه شما بگوئید امتثال مسقط تکلیف است دیگر این به هم خورد، امتثال مسقط فاعلیت تکلیف است. وقتی امتثال مسقط فاعلیت تکلیف شد، عقل نگاه می کند خطاب توضأ را می بیند با خطاب لاتغصب، بین اینها جمع می کند، می گوید متعلق امر شد وضوء به ماء مباح، بعد از اینکه وضوء به ماء مباح هم بگیرید امر ساقط نیست فکیف به قبل از آن. ولکن وقتی وضوء می گیرید به ماء مباح دیگر این امر عقلا محرکیت ندارد چون متعلقش را تحصیل کردیم. اما وقتی وضوء به ماء مباح نگرفتید رفتید وضوء به ماء مغصوب گرفتید، هنوز محرکیت عقلیه این تکلیف محفوظ است، چون محرکیت تکلیف نحو متعلقه الواقعی است.

ولذا بحث جدید پچیش می اید که شمای محقق عراقی باید از این جواب بدهید، وبا این ادبیات جدید به شما اشکال خواهند کرد، که خطاب توضأ بعد از اینکه ضمیمه شد به خطاب لاتغصب و متعلق این توضأ کشف شد که وضوء به ماء مباح است، چون الامر یدعو الی متعلقه، این را که کسی منکر نیست. وقت متعلق این امر وضوء به ماء مباح است تا این متعلق را نیاورید هنوز این امر محرک نحو متعلقه هست. بلااشکال محقق عراقی قبول دارد طبق اینکه لاتغصب مقدم است بر توضأ، متعلق واقعی می شود وضوء به ماء مباح. چون اجتماع امر و نهی وقتی محال بود و خطاب نهی مقدم شد بر خطاب امر که نظر صاحب کفایه است، مفاد خطاب می شود توضأ بماء مباح. محقق عراق می گفت ظهور هیئت این است که إذا توضأت سقط الوجوب. اشکال دوم بحوث این است که إذا توضأت سقط الوجوب یعنی چه؟ اصلا این حرفها نیست. إذا توضأت هم لا یسقط الوجوب، وجوب ساقط نمی شود، بلکه فقط بعد از امتثال دیگر این وجوب محرکیت و فاعلیت ندارد. اما قبل از امتثال چطور؟ قبل از اینکه شما وضوء بگیرید به ماء مباح یعنی هنوز امتثال نکرده اید این وجوب را چون متعلق واقعی َآن را نیاورده اید، هنوز هم عقل می گوید که این وجوب محرکیت و فاعلیت دارد. آنوقت این محرکیت و فاعلیت عقلیه اقتضاء وجوب نحو متعلقه الواقعی که وضوء به ماء مباح است اقتضاء می کند که ما اکتفاء به وضوء به ماء مغصوب نکنی. خب یعود الاشکال که خب فوقش دلالت اقتضائیه می گفت می توانی به این اکتفاء کنی، از طرف دیگر تا متعلق واقعی را نیاوریم عقل می گوید هنوز هم او محرک است نحو متعلقه الواقعی، تعارض عود می کند.

اشکال سوم بحوث: ایشان جواب حلی داده است. گفته بنابر نظر مشهور آن چیزی که قید هیئت توضأ هست قید لفظی که نیست قید لبی است. و المقید اللبی یتقدر بقدره. از باب ضرورت است دیگر، چون از باب اینکه اطلاق مستهجن است قید لبی می خورد به خطاب. چرا قید لبی را می گوئید الوجوب باق ما لم تتوضأ؟ قدر متیقن این است که الوجوب باق ما لم تمتثله واقعا. شمای محقق عراقی دارید بیشتر تقیید می زنید به خطاب وجوب وضوء، می گوئید تا وضوء بگیرید وجوب ساقط است. نخیر، بگوئید هنوز وجوب باقی است، چون قدر متیقن از مقید لبی این است که بعد از تحقق امتثال واقعی که وضوء به ماء مباح است وجوب ساقط بشود، چرا قبل از آن ساقط بشود؟ اطلاق حیئت یک مقید لبی دارد و مقید لبی از باب ضرورت است یتقدر بقدرها.

می گوئید آقا من قبول ندارم مبنای شما را که امتثال غایت تکلیف نیست بلکه غایت محرکیت و فاعلیت تکلیف است. خب قبول نداشته باشید بروید سراغ مبنای مشهور، اما بدانید اطلاق هیئت مقید لبی که دارد به نظر مشهور، چرا مقید لبی اش بشود ما لم تأت بمتعلقه فی الخطاب؟ این خلاف اطلاق است. آن مقدار که مقید لبی حکم می کند این است که بعد از تحقق امتثال واقعی دیگر بقاء وجوب لغو است. بسیار خوب، بگوئید و هذا الوجوب باق ما لم تمتثله واقعا.

وقتی اینجور شد اشکال معارضه عود می کند. اشکال معارضه این است که خطاب توضأ می گوید هذا الوجوب باق ما لم تمتثله واقعا، وامتثال واقعی این وجوب وضوء به وضو به ماء مباح است، چون مقید مننفصل گفت متعلق این وجوب وضوء به ماء مباح است. آنوقت این معنایش این است که اطلاق هیئت می گوید وضوء به ماء مغصوب بگیری وجوب ساقط نمی شود. اطلاق دلالت التزامیه می گوید وضوء به ماء مغصوب ملاک دارد و وجوب را ساقط می کند. تعارضا تساقطا.

این محصل سه اشکال بحوث است.

قبل از بررسی این سه اشکال بحوث ما جواب نهایی را خودمان می دهیم.

ما متقدیم که ظاهر خطاب هیئت این است که هذا الوجوب باق ما لم تمتثله أو تستوفی ملاکه.

وقتی طبق مبنای محقق عراقی خود خطاب دارد صدا می زند به اعلی صوته که الوضوء بماء مغصوب واجد للملاک، مقید منفصل گفت متعلق الوجوب الوضوء به ماء مباح است، مشکلی نیست. ظهور خطاب توضأ این است که وجب باقی است تا مادامی که شما امتثال نکنید این وجوب را و یا ملاک آن را استیفاء نکنید. و فرض این است که خطاب توضأ می گوید وضوء به ماء مغصوب وافی به ملاک است. از اول هیئت توضأ تحت تأثیر این ظهور التزامی است در اینکه وضوء به ماء مغصوب واحد ملاک است.

وإن شئت قلت: ظاهر هیئت توضأ این است که مسقط این وجوب یا اتیان به متعلقش هست از باب اینکه مصداق امتثال تکلیف است، ویا تحصیل ملاکش هست که خود همین خطاب توضأ می گوید وضوء به ماء مغصوب اگر هم امر نداشته باشد وافی به ملاک هست.

سؤال وجواب: فرض این است که شما پذیرفتید که ظهور التزامی توضأ این است که هر فردی از افراد این طبیعت وضوء وافی به ملاک است. ولو ما اشکال کردیم به شما، اما شمای محقق عراقی که این را پذیرفتید که ظهور التزامی توضأ این است که هر فردی از افراد وضوء وافی به ملاک وضوء است.

وقتی ظهور خود خطاب توضأ این هست و مفاد این ظهور این استکه فإذا استوفیت الملاک سقط الوجوب، اصلا اطلاق هیئت شکل نمی گیرد نسبت به جائی که شما وضوء به ماء مغصوب بگیرید واین فرد از وضوء را اتیان کنید که وافی به ملام وضوء هست طبق ظهور این خطاب، ولو امتثال واقعی امر به وضوء نباشد. ظهور هیئت توضأ از اول به این نحو شکل می گیرد.

بله اگر ظهور معتبری نداشت خطاب در اینکه وضوء به ماء مغصوب وافی به ملاک است، خب ساقط نمی شد وجوب. اما وقتی شما پذیرفتید این ظهور معتبر را، خب این کاشف بود از سقوط وجوب با تحصیل این ملاک.

اما این را بدانید که اگر ظهور معتبری نباشد (که ما معتقدیم همچنین ظهور معتبری نیست، چون بعد از سقوط دلالت مطابقیه توضأ نسبت به اینکه مطلق وضوء واجب است که شامل وضوء به ماء مغصوب هم می شود، دیگر اینکه مطلق وضوء وافی به ملاک است برفرض مدلول التزامی هم باشد معتبر نیست)، در این صورت حتما باید وضوء به ماء مباح بگیرید. چرا؟ چون ظاهر خطاب این است که ما لم تمتثله واقعا، ظهورش این است. ظهور خطاب توضأ این است که و هذا الوجوب باق ما لم تمتثله واقعا أو تستوفی ملاکه واقعا.

خب اینجا کسی به ما اشکال می کند می گوید خب آقا! همینکه من احتمال بدهم که وضوء به ماء مغصوب وافی به ملاک است، می شود شبهه مصداقیه استیفاء الملاک. آنوقت نیاز داریم استصحاب کنیم، بگوئیم استصحاب می کنیم که وضوء به ماء مغصوب وافی به ملاک نیست. حالا این استصحاب حالت سابقه اش کی است؟ باید بگوئیم من یک زمانی استیفاء نکرده بودم خارجا ملاک وضوء را با این فعل چون این فعل را انجام نداده بودم، استصحاب کنم عم استیفاء خارجی خودم را نسبت به ملاک وضوء.

ولکن به نظر ما نیازی به استصحاب نیست.

این اشکال به ما که می گوئیم ظاهر خطاب توضأ این است که یجب الوضوء و هذا الوضوء باقی ما لم تمتثله أو تستوفی ملاکه، این اشکال به ما که خب آقا برفرض ظهور معتبر نگوید که وضوء به ماء مغصوب وافی به ملاک است اما احتمالش را که می دهیم، می شود شبهه مصداقیه مسقط. حالا در شبهه مصداقیه مسقط استصحاب عدم مسقط جاری می کنید یا قاعده اشتغال جاری می کنید بحث دیگری است، اما به اطلاق دیگر نمی توانید تمسک کنید.

ما جواب می دهیم که نخیر ما به اطلاق تمسک می کنیم. چرا؟ برای اینکه ظاهر خطاب توضأ این است که تطبیق هم می کند، نه اینکه صرفا بیاید بگوید به نحو قضیه شرطیه و حقیقیه بگوید الوضوء واجب و هذا الوجوب باق ما لم تمتثله واقعا أو تستوفی ملاکه واقعا ومن کار ندارم به مصداق. نخیر، تعیین مصداق می کند.

اطلاق توضأ اگر بود می گفت وضوء امتثال امر است. اما مقید منفصل که بیاید می گوید دیگر وضوء مصداق امتثال امر نیست، وضوء به ماء مباح مصداق امتثال امر است. ویا در مقام تطبیق می گوید که استیفاء ملاک وضوء به این است که شما امتثال کنید امر به وضوء را یا آنی را که ظاهر معتبر خطاب هست که وافی به ملاک هست آن را تحصیل کنید. وشما اگر نبود خطاب لاتغصب می گفتید خب وضوء به ماء مغصوب یا امتثال وجوب است یا طبق اطلاق توضأ وافی به ملاک است.

ما عرضمان را در یک کلمه بگویم توضیحش را فردا عرض می کنم، ظاهر هیئت این است که مسقط وجوب اتیان متعلقش هست در ظاهر خطاب، اما به نکته اینکه امتثال امر واقعی است. ظاهر توضأ این است که اتیان به وضوء مسقط وجوب است، اما بخاطر اینکه امتثال وجوب است. دلیل که گفت لاتغصب نکته را از دست می دهد. ظاهر توضأ این است که مسقط وجوب حصول متعلق این توضأ است در ظاهر خطاب، اما به مناط اینکه این امتثال واقعی وضوء است، به این مناط. و همینطور مسقط دیگر وجوب تحقق آن چیزی است که ظاهر خطاب است که وافی به ملاک است. به نکته و به مناط اینکه وافی به ملاک است واقعا، یعنی هم کبری را نشان می دهد و هم صغری را. هم می گوید مسقط وجوب تحقق متعلق این وجوب است در خطاب، اما می گوید ملاک مسقطیت او این است که با او امتثال می شود وجوب. و مسقط دیگر وجوب تحقق آن چیزی است که ظاهر خطاب است که او وافی به ملاک است اما به این نکته و این ملاک که واقعا وافی به ملاک باشد. اگر از خارج ما دیگر دلیل نداشتیم که این وضوء به ماء مغصوب وافی به ملاک است نکته از دست می رود. این را تدمل بفرمائید، ظاهر الهیئة کون اتیان متعلقها مسقطا للوجوب بمناط کونه امتثالا للامر الواقعی، والاتیان بما هو ظاهر الخطاب که وافی به ملاک است این هم مسقط وجوب است به مناط که این سبب استیفاء واقعی ملاک است. خب وقتی دلیل از اعتبار افتاد یعنی مناط از کار می افتد، دیگر ما دلیل نداریم که این امتثال واقعی است، دیگر دلیل نداریم که این سبب استیفاء واقعی ملاک است. ولذا دیگر نمی شود ما اکتفاء کنیم به وضوء به ماء مغصوب. تأمل بفرمائید انشاءالله ادامه اش فردا.